

ارزش تعقلات فلسفی در مسائل الهی

در شماره پیش گفتیم که در نهج البلاغه مسائل الهی به دو گونه مطرح میشود: دریک گونه آن جهان محسوس با نظاماتی که در آن به کار رفته به عنوان «آینه‌ای» که آگاهی و کمال پدید آورنده خود را ارائه میدهد مورد تامل و جستجو قرار میگیرد، و در گونه دیگر اندیشه‌های تعقلی محض و محاسبات فلسفی و خالص وارد عمل می‌گردد و همین‌ها بیشترین بحث‌های الهی نهج البلاغه را تشکیل میدهد، درباره شئون و صفات کمالیه و جلالیه ذات حق تنها از شیوه دوم استفاده شده است.

چنانکه میدانیم در ارزش اینگونه بحثها و در بکار بردن این شیوه تفکر، شك و تردیدهایی هست، همواره افرادی بوده هستند که اینگونه بحثها را از نظر عقلی و یا شرعی و یا هر دو ناروا میدانسته مخصوصا تاکید میکنند که روح اسلام با اینچنین تجزیه و تحلیلها ناسازگار است و مسلمین تحت تاثیر فلسفه یونان، نه به هدایت و الهام قرآن. وارد این گونه مباحث شدند، و اگر دقیقا تعلیمات قرآن را مدنظر قرار میدادند خود را گرفتار این مباحث پر پیچ و تاب نمیکردند. این افراد بهمین جهت در اصالت انتساب این قسمت از مباحث نهج - البلاغه به علی علیه السلام تشکیک میکنند.

در قرن دوم و سوم هجری اشعریان از نظر شرعی با اینگونه بحثها مخالفت کردند، اشعریان مدعی بودند که بر مسلمان فرض است که به آنچه در ظاهر شرع در این زمینه رسیده است متعبد باشد و هر گونه سؤال و جواب و چون و چرایی بدعت است. آنان میگفتند: **الكيفية مجهولة والسؤال بدعة**. یعنی حقیقت مطلب

بر ما مجهول است و پرسش ممنوع.

در قرن سوم هجری اشاعره بر معتزله که اینگونه تعقلات را جایز می‌شمردند پیروز شدند و این پیروزی ضربه بزرگی بر حیات عقلی اسلام وارد آورد. اخباریین خود ما در قرنهای دهم تا چهاردهم و مخصوصاً در قرنهای دهم و یازدهم دنباله روافکار اشاعره بودند. این از جنبه شرعی.

اما از جنبه عقلی: در اروپا بدنبال پیروزی روش حسی و تجربی بر روش قیاسی در طبیعیات، این فکر پیدا شد که روش تعقلی نه تنها در طبیعیات بلکه در هیچ جا اعتبار ندارد و تنها فلسفه قابل اعتماد فلسفه حسی است، نتیجه طبیعی این نظر این بود که مسائل الهی مشکوک و غیر قابل اعتماد اعلام شود زیرا از قلمرو مشاهدات حسی و تجربی بیرون است و احیاناً مورد تردید و انکار واقع می‌گردد.

سابقه موج اشعریگویی در دنیای اسلام از یک طرف، موفقیت‌های پیاپی و حیرت‌انگیز روش حسی و تجربی در طبیعیات از طرف دیگر، گروهی از نویسندگان مسلمان غیر شیعی را سخت به هیجان آورد و سبب پیدایش یک نظر تلفیقی شد که هم از جنبه شرعی و هم از جنبه عقلی بکار بردن روش تعقلی را در الهیات مردود اعلام کردند، از جنبه شرعی مدعی شدند که از نظر قرآن تنها راه قابل اعتماد برای خداشناسی همان روش حسی و تجربی یعنی مطالعه در آفرینش است و آنچه غیر این است بیهوده است، قرآن دردها آیات خود در کمال صراحت مردم را به مطالعه مظاهر طبیعت دعوت کرده است و کلید و رمز مبدأ و معاد را در طبیعت دانسته است و از جنبه عقلی گفته‌های فیلسوفان حسی اروپا را در گفته‌ها و نوشته‌های خود منعکس کردند.

فرید وجدی در کتاب علی اطلال المذهب المادی وسید ابوالحسن ندوی هندی در کتاب «ماذا خسر العالم بانحطاط المسلمین» و نویسندگان «اخوان المسلمین» از قبیل سید قطب و غیره در کتابهای خود این نظر را تبلیغ و نظر مخالف را سخت تخطئه می‌کنند.

ندوی در فصل «عبور مسلمانان از جاهلیت به اسلام» تحت عنوان «محکمت و بینات در الهیات» می‌گوید: «پیامبران مردم را از ذات خدا و صفات او و آغاز و انجام جهان و سر نوشت نهائی بشر آگاه کردند و اطلاعاتی به رایگان در این زمینه‌ها در اختیار بشر قرار دادند و او را از بحث در این مسائل که مبادی و مقدماتش در اختیار او نیست (زیرا این علوم ماوراء حس طبیعت است و قلمرو علم و اندیشه بشر منحصرأ محسوسات است) بی‌نیاز ساختند اما مردم

این نعمت را قدر ندانستند و به بحث و فحص در این مسائل که جز گام گذاشتن در منطقه‌های تاریک و مجهول نیست پرداختند» (۱)

همین نویسنده در فصلی دیگر از کتاب خود که درباره انحطاط مسلمین بحث میکند تحت عنوان «کم اهمیت دادن به علوم مفید، علماء اسلام را اینچنین انتقاد میکند: دانشمندان و اندیشمندان اسلامی آن اندازه که به بحث در باره مابعدالطبیعه که از یونان آموخته بودند اهمیت دادند به علوم تجربی و عملی اهمیت ندادند، مابعد الطبیعه و فلسفه الهی یونانی چیزی جز همان معتقدات بت پرستی آنها که آب و رنگ فنی با آنها داده اند نیست. یکسلسله گمانها و حدسها و لفاظیها است که حقیقت و معنی ندارد، خداوند، مسلمانان را با تعلیمات آسمانی خود از بحث و فحص و تجزیه و تحلیل در این مسائل که بی شباهت به تجزیه و تحلیل‌های شیمیائی نیست بی نیاز ساخته است. اما مسلمانان این نعمت عظمی را ناسپاسی کردند و نیرو و نبوغ خود را صرف در این مسائل نمودند» . (۲)

بدون شك نظر امثال فرید وجدی و ندوی نوعی «رجعت» اشعری گری است ولی به صورت مدرن و امروزی یعنی پیوند خورده با فلسفه حسی.

مافعلا نمیتوانیم از جنبه فلسفی وارد بحث ارزش تعلقات فلسفی بشویم، در مقاله و ارزش معلومات، و مقاله و پیدایش کثرت در ادراکات، اصول فلسفه و روش رئالیسم بحث نسبتاً کافی در این زمینه شده است، در اینجا سخن را از جنبه قرآنی دنبال میکنیم که آیا قرآن کریم تنها راه تحقیق در الهیات را مطالعه در طبیعت می‌داند و راه دیگری را به رسمیت نمیشناسد یا چنین نیست؟ ولی قبلاً نکتہ لازم است یادآوری شود آن اینکه اختلاف نظر اشعری و غیر اشعری در این نیست که آیا باید در مسائل الهی از منابع کتاب و سنت استفاده کرد یا نه؟ بلکه در شکل استفاده است، از نظر اشعریان استفاده باید بشکل تعبد باشد و بس. یعنی ما از آن جهت خداوند را به وحدت و علم و قدرت و سایر اسماء حسنی توصیف میکنیم که در شرع وارد شده است و اگر نه ما نمیدانیم و نمیتوانیم بدانیم خداوند موصوف به این اوصاف است یا نه؟ زیرا اصول و مبادی اینها در اختیار ما نیست، پس ما باید بپذیریم که خدا چنین است، ولی نمیتوانیم بدانیم و بفهمیم که خدا چنین است. نقش نصوص دینی در این زمینه اینست که ما بدانیم از نظر دین چگونه باید معتقد باشیم تا همانگونه معتقد باشیم.

۱- ماذا خسر العالم بانحطاط المسلمین چاپ چهارم صفحه ۹۷

۲- مصدر سابق- صفحه ۱۳۵

ولی طبق نظر مخالفان آنها این مطالب مانند هر مطلب عقلی و استدلالی دیگر قابل فهم است. یعنی اصول و مبادی در کار است که اگر بشر درست به آن اصول و مبادی واقف گردد میتواند آنها را فهم کند. نقش نصوص شرعی اینست که الهام بخش عقول و افکار و محرك اندیشه‌ها است، اصول و مبادی لازم و قابل درک را در اختیار میگذارد.

خلاصه اینکه سخن در این نیست که آیا بشر قادر است با از تعلیمات اولیاء و حی فراتر بگذارد یا نه؟ معاذالله فراتری وجود ندارد، آنچه بوسیله وحی و خاندان وحی رسیده است آخرین حدصمود و کمال معارف الهی است، سخن در استعداد عقل و اندیشه بشری است که میتواند با ارائه اصول و مبادی این مسائل سیر علمی و عقلی بکند یا نه؟ اما مسأله دعوت قرآن به تحقیق و مطالعه در طبیعت و وسیله بودن طبیعت برای شناختن خدا و ماوراء طبیعت.

در اینکه توجه دادن فکر بشر به طبیعت و پدیده‌های خلقت یکی از اصول اساسی تعلیمات قرآن است و قرآن اصرار و ابرام فوق‌العاده دارد که مردم زمین و آسمان و گیاه و حیوان و انسان را کاوش کنند و مورد جستجوی علمی قرار دهند جای سخن نیست، و در اینکه مسلمین در این راه آنطور که شایسته بود گام برنداشتند باز جای شك نیست. شاید علت اصلی این کندی همان فلسفه یونان بود که قیاسی و عقلی محض بود و حتی در طبیعیات هم از این روش استفاده میکرد، البته همانطور که تاریخ علوم گواهی میدهد دانشمندان اسلامی روش تجربی را مانند یونانیان بکلی بدور نیفکندند، مسلمین مبتکر و مخترع اولی روش تجربی بشمار میروند، اروپا برخلاف آنچه معروف شده است مبتکر این روش نیست بلکه دنباله روه مسلمین است.

با همه اینها يك نکته قابل تامل است و آن اینکه اهتمام عظیم قرآن به مطالعه در مخلوقات زمینی و آسمانی آیا به این صورت است که هر گونه راه دیگر را باطل شناخته است؟ یا قرآن همچنانکه مردم را به مطالعه و آیات، خدا دعوت کرده است به نوعی دیگر تفکر نیز دعوت کرده است؟ اساساً ارزش مطالعه در مخلوقات و آثار آفرینش از نظر كمك به معارفی که مطلوب قرآن است و در این کتاب بزرگ آسمانی بدانها اشاره یا تصریح شده است چه قدر است؟

حقیقت اینست که میزان كمکی که مطالعه در آثار آفرینش میتواند بکند نسبت به مسائلی که صریحاً قرآن کریم آنها را عنوان کرده است بسیار اندک می باشد. قرآن مسائلی در الهیات مطرح کرده که بهیچوجه با مطالعه در طبیعت و خلقت قابل تحقیق نمیباشد. ارزش مطالعه در آثار آفرینش این قدر است که به روشی ثابت میکند، قوه مدبر و حکیم

وعلیمی جهانرا تدبیر میکند، آینه بودن جهان از نظر حسی و تجربی همین اندازه است که طبیعت ماورائی دارد و دست توانا و دانائی کارخانه جهانرا میگرداند، ولی قرآن برای بشر به این اندازه قانع نیست که بداند دست توانا و دانا و حکیم وعلیمی جهانرا اداره میکنند این مطلب درباره سایر کتب آسمانی شاید صدق کند اما درباره قرآن که آخرین پیام آسمانی است و مطالب زیادی در باره خدا و ماوراء طبیعت طرح کرده است، بهیچوجه صدق نمی کند، اولین مسأله اساسی که مطالعه آثار آفرینش به تنهایی قادر به جوابگویی آن نیست واجب الوجود بودن و مخلوق نبودن خود آن قدرت ماوراء طبیعی است. آینه جهان حداکثر اینست که نشان دهنده دست توانا و دانائی است که جهانرا میگرداند اما خود آن دست چه حال و وضعی دارد؟ آیا او خود مسخر دست دیگری است، یا قائم به ذات است. اگر مسخر دست دیگری است آن دست دیگر چگونه است؟ هدف قرآن تنها این نیست که بدانیم دستی دانا و توانا جهانرا میگرداند، هدف اینست که بدانیم گرداننده اصلی «الله» است و «الله» لیس کمثله شیء است، ذات مستجمع کمالات و به عبارت دیگر کمال مطلق، در تعبیر خود قرآن «له المثل الاعلی» است، مطالعه طبیعت چگونه می تواند مارا با چنین مفاهیمی آشنا سازد؟

مسئله دیگر وحدت و یگانگی خداوند است قرآن این مسأله را بصورت استدلالی طرح کرده است. گاهی از طریق تمناع علل فاعلی: قل لو كان فيهما آلهة الا الله لفسدتا (۱) و گاه از طریق تمناع علل غائی: ما اتخذ الله من ولد وما كان معه من اله اذا لذهب كل اله بما خلق و لعلی بهضهم علی بعض (۲) در آن بحث کرده است.

قرآن هرگز معرفت به یگانگی خداوند را از طریق مطالعه در نظام خلقت موجودات بدان سان که اصل معرفت به خالق ماورائی را از آن راه تاکید کرده، توصیه ننموده است. و چنین توصیه ای صحیح نبوده است. در قرآن مسائلی از این قبیل مطرح است:

لیس کمثله شیء - ولله المثل الاعلی - له الاسماء الحسنی والامثال العلیا - الملك القدوس العزیز الجبار المتکبر - اینما تولوا فثم وجه الله - هو الله فی السموات و فی الارض - هو الاول و الاخر و الظاهر و الباطن - الحی القیوم - الله الصمد - لم یلد و لم یولد - ولم یکن له کفواً احد .

قرآن این مسائل را برای چه منظوری طرح کرده است؟ آیا برای این بوده است که مسائلی نفهمیدنی و درک نشدنی که به قول «ندوی» اصول و مبادیش در اختیار بشر نیست بر بشر عرضه بدارد و از مردم بخواهد تمبداً بدون اینکه آنها را درک کنند بپذیرند و یا واقعاً میخواسته است

۱- الانبیاء آیه ۲۲

۲- المؤمنون آیه ۹۱

که مردم خدا را با این شئون و صفات بشناسند؟ اگر خواسته است خداوند با این صفات شناخته شود از چه راه است؟ چگونه ممکن است مطالعه در طبیعت ما را با این معارف آشنا نماید، مطالعه در مخلوقات بر ما روشن میکند که خداوند علیم است یعنی چیزی که ساخته است از روی علم و دانائی بوده است ولی آنچه قرآن از ما میخواهد تنها این نیست که او آنچه را آفریده است از روی علم و دانائی بوده است بلکه اینست که: بکل شیء علیم لایعزب عن علمه مقال ذرة. قل لو كان البحر ممدادا لکلمات ربی... یعنی علم خداوند نامتناهی است، قدرتش نامتناهی است. چگونه و از کجا می توان از مشاهده عینی و حسی مخلوقات به نامتناهی بودن علم و قدرت پروردگاری برد.

در قرآن بسیار مسائل دیگر مطرح است: از قبیل کتب علوی: لوح محفوظ، لوح محو و اثبات، جبر و اختیار. وحی و اشراق و غیره که هیچکدام از آنها از طریق مطالعه حسی مخلوقات قابل تحقیق نیست.

قرآن این مسائل را قطعا به عنوان يك سلسله درسها القا کرده است، و از طرفی تدبیر در این درسها را با آیاتی از قبیل: افلا یتدبرون القرآن ام علی قلوب اقلها. کتاب انزلناه الیک مبارک الیدبروا آیاته. توصیه و تاکید کرده است. ناچار راهی را برای وصول به این حقائق معتبر میدانسته است و به عنوان يك سلسله مجهولات درک نشدنی القا نمیکرده است.

دائره مسائلی که قرآن در زمینه مسائل ماوراء الطبیعه مطرح کرده است بسیار وسیعتر از آن است که مطالعه در مخلوقات مادی بتواند جوابگوی آنها باشد. همینها سبب شده که مسلمانان گاهی از طریق سیر و سلوک روحی و گاهی از طریق سلوک عقلی و فکری دنبال این مسائل را بگیرند.

من نمیدانم کسانی که مدعی میشوند قرآن در مسائل الهی تنها مطالعه در مخلوقات را کافی دانسته است درباره اینهمه مسائل متنوع که در قرآن مطرح است و از مختصات این کتاب مقدس آسمانی است چه میگویند؟

محرك و الهام بخش علی (ع) در طرح مسائلی که در دو شماره پیش بدانها اشاره کردیم تنها و تنها تفسیر قرآن مجید است، اگر علی (ع) نبود شاید برای همیشه معارف عقلی قرآن بدون تفسیر میماند.

اکنون که اندکی به ارزش این بحثها اشارت رفت در شماره آینده بذکر نمونه ای از نهج البلاغه میپردازیم.